

او، بسبب تواتر نفرینهای مظلومان و بیچارگان، سپری شد و وخاست عاقبت ظلم به وضوح انجامید... چون معلوم است که ظلم را وخاست عاقبت از لوازم است، اشارات مطاع به ارکان دولت نفاذ یابد که به هیچ بهانه مزاحم و متعرض ارباب اسوا و اصحاب املاک نگردند؛ چه آبادانی از ایشان است و بر سوجب «لولا الاغنيا لهلك الفقراء» وجود ایشان سبب حيوۀ فقرا و ضعفا... به نزدیک حکما و عقلاء جهان مملکت چون درخت بارور و سایه گسترست که چندانکه آن درخت را از مشارع معدلت و مشارب نصف آب دهند و سیراب گردانند، روز بروز از استیفاء ثمرات آن فواید و منافع یابند... پادشاهان را لشکر بردو نوع است: لشکر ظاهر، و آن جمعی اسرا و لشکریانند که از پادشاه مرسوم و جامگی یا در عوض آن اقطاع می ستانند تا مملکت را از تعرض یاغیان صیانت کنند؛ و جمعی دیگر لشکر باطنند.. بنا بر آنک از معدلت پادشاه سرفه الحال باشند.»

وابستگی کشاورزان به زمین

در مورد وابستگی و تقید کشاورزان به زمین، بین محققان و صاحب نظران وحدت نظر وجود ندارد. ظاهراً در دوره ساسانیان، کشاورزان وابسته به زمین زراعتی نبودند، ولی در دوره بنی اسبه و بنی عباس، تشبثاتی

برای مقید ساختن کشاورزان به زمین زراعتی به عمل آمده است. چنانکه گفتیم در نواحی مختلف قلمرو خلافت، هنگام گردآوری خراج، طوقهای سربی به گردن ایشان می آویختند تا از پرداخت خراج سرباز نزنند؛ و البته این دلیل وابستگی کشاورزان به زمین نبود.

و اینکه نظام الملک در سیامتنه می گوید: «مقطعان که اقطاع دارند باید بدانند که ایشان را بر رعایا جز آن فرمان نیست که مال حق بستانند به وجه نیکو، و چون آن بستند رعایا به تن و مال و فرزندان و اسباب و ضیاع از ایشان ایمن باشند» نشان می دهد که بطور رسمی کشاورزان وابسته به زمین نبودند، ولی در عین حال بعید نیست که بعضی از فئودالها و مقطعان، ضمن هزاران ظلم و ستمی که به کشاورزان روا می داشتند، آنان را از تغییر محل سکونت نیز محروم کرده باشند. آنچه مسلم است، غازان خان برای پیشرفت کشاورزی، گرایش و علاقه بیشتری در راه تقید کشاورزان به زمینهای زراعتی نشان داده است. وی در یرلیغی دستور می دهد: «رعایای دیهای آبادان و خراب، که بدیشان داده شده است و از مدت سی سال باز متفرق شده و به شماره و قانون دیگر ولایات در نیامده، پیش هرکس که باشد باز گردانند؛ و اگر رعیت دیگر ولایت نیز پیش ایشان باشد نیز آن جماعت را باز گردانند.»^۱ البته اقدامات اصلاحی غازان خان بمنظور باز گردانیدن کشاورزان، باز دلیل قطعی وابستگی کشاورزان به زمین نیست. رشیدالدین، ضمن گفتگو از وضع رقت بار کشاورزان بهم و کربان که بر اثر تعدیات مأمورین مالیاتی از هستی ساقط شده بودند، می گوید: «پای گریزشان بسته، بساط انبساطشان در نور دیده، و پرده ناسوس و ننگشان دریده.»^۲

شرح زیر، که رشیدالدین به فرزند خود غیاث الدین محمد (قایم مقام حاکم خراسان)

۱. رشیدالدین فضل الله، جامع التواریخ، ص ۶۵۶.

۲. مکاتبات رشیدالدین فضل الله همدانی، بهشین ص ۱۱.

لوشته، نشان می‌دهد که اصولاً ترك زمین مألوف، منع سنتی و قانونی نداشته است:

«... مرویان آواره و باوردیان بیچاره را که از جور کتاب و ظلم نواب، از وطن مألوف و مقام معروف خود جلا کرده‌اند... باز گرداند.»^۱ در عهد جلایریان نیز زسامداران سعی می‌کردند که کشاورزان متواری و ستمکشیده را به مساکن اصلی خود باز گردانند. در دستود - المکاتب چنین می‌خوانیم:

«در این وقت، استماع افتاد که رعایای فلان موضع بواسطه کثرت حوالات دیوانی و خرابی، که از تنوع فترات بدیشان راه یافته، جلاء وطن کرده به هر موضع متفرق شده‌اند. به استظهار استمالت ایشان را این حکم نفاذ یافت تا به هر جا که رفته باشند، به دلخوشی تمام به وطن مألوف آیند و تفرقه و تردد به خود راه ندهند... چند کدخدای کاروان به دیوان آیند و احوال عجز و انکسار خود باز نمایند تا به تدارك اهتمام رود. حکام ولایت ایشان را به حمایت نگیرند و بزودی تمام به وطن مألوف روانه گردانند.»^۲

ظاهراً در قرن هفتم و هشتم هجری کشاورزان در قلمرو هلاکویان بیش از پیش تحت فشار قرار می‌گیرند، و برای تغییر محل، گذرنامه و سواقت کتبی رئیس محل ضروری بوده است. در فرهنگ شمس فخری در معنی کلمه «گذرنامه» نوشته شده است: «گذرنامه مکتوب جواز که در راهها بنمایند و بگذرند.» و این می‌رساند که داشتن چنین مکتوبی برای سیر و سیاحت و آمد و شد در جاده‌ها ضروری بوده. ظاهراً کسانی که چنین مکتوبی را با خود نمی‌داشتند بازداشت می‌شدند و برای مسافرت رعیتی به محل دیگر، اجازه کتبی رئیس محل لازم بوده. به نظر پطروشفسکی، مشالهای بالا حاکی از فرط بدگمانی مقامات دولتی و میل ایشان به تحدید آزادی لقل مکان و سفر می‌باشد، و ظاهراً این روش را باید با سیاست مقید ساختن افراد به محل سکونت، که در آن زمان از طرف دولت فنودالی اعمال می‌شده، مربوط دانست. ظاهراً این مشکلات کمابیش تا آغاز مشروطیت در نقاط مختلف ایران وجود داشته. جمالزاده می‌نویسد: «رعایای گروس و کردستان هنگام تغییر مکان ناگزیر بودند از ۳۴ قران تا ۸ تومان، بعنوان مطلق العنانی، به پیشکار مالیه بدهند و اجازه‌نامه یا تعلیقه؛ دریافت دارند.»^۳ و^۴

پس از تجزیه امپراتوری مغولان، عده‌ای از حکام ولایات و زعمای وضع کشاورزان پس از پایان عهد ایلخانان مغول محلی دعوی استقلال کردند. تیمور، چنانکه ضمن تاریخ سیاسی ایران گفتیم، به زور شمشیر، اقوام و ملل غیر متجانس را تحت فرمان خود در آورد. جانشینان تیمور نتوانستند ممالک مفتوح او را حفظ کنند. با این حال، تا حدود یک قرن حکومت بازماندگان تیمور دوام یافت. پس از سرگ شاهرخ، فرزند تیمور، در ۸۵۰، به قول نویسنده تاریخ جدید یزد، «اسرا و شاهزادگان به هم بر آمدند و هر یک آنچه توانستند از گنج و لشکر برداشتند و متوجه ولایتی و سرحدی گشتند... و در

۱. مکاتبات (شیدی)، پیشین، ص ۱۴۶.

۲. دستود المکاتب...، پیشین، ۲۲۹.

۳. گنج شایگان، ص ۱۲۱.

۴. برای کسب اطلاع بیشتر، ر.ک. کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول، ص ۱۵۴ به بعد.

تصرف در آوردند. بنیاد ظلم و تعدی نهادند و قتل عام شد، و طمع در مال تاجران و رعایا و زارعان کردند... خرابی در ولایتها راه یافت و مردم پراکنده گشتند... در تمام بلاد ایران تحط و وبا واقع شد. ^۱

دکتر لمتون می نویسد:

با مرگ شاهرخ، بار دیگر ناسنی بر همه جا سایه افکند. لشکر کشیهای دایمی وقوع یافت، و لشکرهایی که درآمد و شد بودند طفیلی مردم دهات شدند، و فاتحان بجهت اتباع خود، حواله به روستاییان نوشتند. همینکه فاتحی جدید یا شاهی پیروز از راه می رسید، مردم، از ترس اینکه مبادا مالی از آنان مطالبه شود، پراکنده می شدند. هنگامی که شاهرخ، فرزند تیمور، به اصفهان رسید، فرمان بخشودگی صادر کرد تا از دهقانان مطالبه مالیات پس افتاده نکنند، و ایشان به زراعت مشغول گردند. از طرف دیگر، هنگامی که محمدسلطان (متوفی به سال ۸۵۰ هـ) پس از مرگ شاهرخ، به اصفهان آمد، وزیر او شیخ الاسلام، سعدالدین ابی الخیر مقرر کرد که در یزد و ولایات مجاور آن، مالیات مخصوصی جهت لشکر بر هر خانوار بستند تا برات داران اصفهان آنها را وصول کنند. این اخاذیها روزگار مردم را سیاه کرد. هنگامی که این خبر به محمد سلطان رسید، فرمان داد که به هیچ وجه فرع یک دینار ناوجب بر رعایا و زارعان قسمت نکنند. ^۲

«با اینهمه بطور کلی، در دوره بیان انقراض ایلخانان و ظهور صفویه، تغییرات ناچیزی در زمینه زمینداری و تشکیلات روستایی پدید آمده است... مالیاتهایی که از روستاییان می گرفتند مشتمل بود بر مالیاتی که بر هر «جفت» از زمین تعلق می گرفت؛ مالیاتی که بابت محصول می گرفتند، و میزان آن از ۱۴ تا ۲۰ درصد فرق می کرد؛ و مالیاتی که بر تا کستانها تعلق می گرفت. بعلاوه از روستاییان هر سال بابت حق برتن، بارهای هیزم، و علوفه و غیره چیزی می ستانند. یک عده مالیات دیگر هم معمول بود: از قبیل یک درصدی که به هنگام درو برای بعضی مأسوران محلی وصول می شد. و همچنین مالیات آسیاها و عوارضی دیگری که در اعیاد می گرفتند. ایلات و عشایر نیز مانند کشاورزان می بایست مالیاتی بابت سواشی پردازند. تغییراتی که در مالیات داده می شد بیشتر عبارت بود از تغییرات کمی نه تغییرات کیفی و برآستی نظر مینورسکی در باره «ادامه سنت مملکت داری» از قرن چهاردهم تا هفدهم میلادی درست است. به عقیده وی، زمینها به دو دسته ممتاز تقسیم می شده است: زمینهای اعطایی سوروئی به نام «سیورغال» که مشمول بعضی معافیتهای مالیاتی بود، و «تبول» یعنی زمینی که دارنده آن می توانست مالیات آنجا را موقتاً برای خود وصول کند. می توان گفت که اصل و منشا این دو نوع بخشش، به روزگار سلجوقیان باز می گردد. ^۳

۱. احمد بن حسین، ص ۸۰-۹ (به نقل از، مالک دزادع در ایران، ص ۲۰۴).

۲. مالک دزادع در ایران، ص ۲۰۴.

۳. همان، ص ۲۰۶-۲۰۵ (به اختصار).

انواع و اقسام مالیات‌هایی که از عهد ایلخانیان تا استقرار صفویه در ایران معمول بود، ضمن بحث در پیرامون دیوان استیفا (در جلد چهارم)، بیان شده است. اینجا بار دیگر تذکر می‌شویم که بار عمده مالیات را کماکان بردوش کشاورزان می‌نهادند. هر چند صاحبان سیورغال را از تأدیة مالیات‌های مختلف معاف می‌کردند، به احتمال قوی، صاحب سیورغال این-گوله مالیات‌ها را از زارع به نفع خود می‌گرفته است.

ظاهراً سلاطین صفویه، مانند دیگر سلاطین برای راضی کردن قبایل و عشایری که با عشایر آنها به زمامداری رسیده بودند زمینها را بین سران عشایر تقسیم کردند؛ به بعضی تیول و به جماعتی سیورغال دادند. به نظر لمتون:

این نظریه که حق مطلق مالکیت به شاه تفویض شده است، سرپوش خوبی بود که شاه در زیر آن می‌توانست زمین رعایای خود را غصب کند. با اینهمه چنین می‌نماید که این نظریه، که شاه یگانه مالک اراضی است، عملاً قبول عام تام و تمام و بلا شرط نیافته است. شاه عباس لازم دید که اسلاک شخصی خود را مبدل به اوقاف کند تا هم بتواند از عواید آن بهره‌مند گردد و هم از سرزنش این و آن، که ممکن بود بگویند از راه حرام اسلاک مزبور را به دست آورده است، پرهیز کرده باشد.^۱ علاوه بر این در دوره صفویه مالکیت اسلاک شخصی را عملاً برسمیت می‌شناختند، و هر کس عملاً می‌توانست ملک خود را وقف کند.

در تذکرة الملوك، که با تعلیقات مینورسکی منتشر شده است، در مورد کشاورزان در عهد صفویه چنین می‌خوانیم:

... از وسیعترین طبقه تشکیل دهنده اساس جامعه ایرانی، یعنی کشاورزان، اطلاعات کافی در دست نداریم. آنها از آزادی فردی برخوردار، ولی از داشتن زمین محروم بودند؛ یا زمین را اجاره می‌کردند یا مالک نوعی شرکت داشتند. و این اشخاص طرف معامله کشاورزان، یا نمایندگان شاه بودند یا مالکین عمده. اراضی استیجاری معدود بود، و اکثر در جوار شهرهای بزرگ قرار داشت و برای سبزیکاری و صیفی-کاری، که کمتر از دیگر اقسام محصولات کشاورزی دچار نامساعدیهای طبیعت می‌گردید، مورد استفاده واقع می‌شد. مال الاجاره چنین بستانهایی در اطراف اصفهان هر جریب به ۳۰ «اکو» (برابر با ۶۶۰ دینار یا ۶۶ تومان) و یا بیشتر می‌رسید. در متن مورد بحث (یعنی تذکرة الملوك) اصطلاح اجاره و مستأجر محتملاً به این نوع معامله اطلاق شده است.

نوع دیگر کشاورزی، مضارعه است که تقریباً در همه جا شایع بود. مضارعه یعنی شرکت مالک با زارع در تقسیم حاصل. گرچه دستورالعمل عوادل پنجگانه در منابع معاصر صفویه ثبت نگردیده و از آن سخنی به میان نیامده است، ولی این روش بسبب سهولت و سادگی، بدون شک، از روزگاران باستان در ایران

پیوسته در تسهیم، نافذ و مؤثر بوده است. روش مزبور عبارت است از در نظر گرفتن پنج عامل جهت به ثمر رسانیدن حاصل، و آن پنج عبارتند از زمین، آب و شخم و کار و گاو. تقسیم محصول بین مالک و زارع باید بر حسب سهمی که هر یک در تأمین عوامل مزبور دارند صورت گیرد. این طرز تقسیم فرضی مخصوص زمینهای است که با آب دستی مشروب شوند، زیرا در مورد زمینهای «دیم»، محصول باید به چهار جزء تقسیم گردد. طرز تقسیم فرضی مزبور بندرت کاملاً به مورد اجراء گذاشته می شد. عملاً سهم محصول بکلی به وضع دیگری بود. شاردن (جلد ۵ ص ۳۸۴ و ۳۹۲) اظهار می دارد که ارباب معمولاً ثلث محصول زمین و مواشی و حیوانات را می برد؛ به استثنای میوه درختان که از آن نصف تا دو ثلث، و چوب که از آن دو ثلث حق السهم دارد. نظر کمپفر (ص ۹۱) در مورد سهمیه زارعین نواحی مجاور اصفهان دقیقتر است. در صورتی که شاه تخم و آب و زارع، گاو و کود و کار شخصی خود و بعلاوه کار کمک (عوارض؟) را متعهد شود، سهم زارع ثلث محصول، و از آن شاه دو ثلث می باشد. در صورتی که شاه افزار و گاو و کمک (خدمات دیوانی) را متعهد شود، سهم زارع ربع و اگر کار (؟) هم به عهده شاه باشد، سهمیه زارع از ثمن یا یک هشتم تجاوز نمی کند.

در مورد برنج و ارزن و پنبه و لوبیا و شنبلیله و خربوزه و کدو، در صورتی که همه کار را زارع انجام داده باشد، دو پنجم دریافت می دارد. از تریاک سهمیه زارع برابر $\frac{۵۵}{۱۴}$ است. در مورد خربوزه و غیره سهمیه زارع به جنس پرداخته نمی شد بلکه به نقد و مطابق نرخ روز؛ بعلاوه ۱۰ درصد. ذرت به جنس تحویل می گردید؛ بعلاوه یک و نیم محمودی در هر صد من (شاید مقصود محمودی باشد که مساوی یک ری و نیم، و در اصفهان معمول است). از کلیه این حق السهمها، شاه مالیاتی معادل دو صدم، بطور نقد دریافت می داشت. با همه این عوارض اضافی، باز هم ترتیب اساسی چندان از حدود عدالت دور نبود.

اما وضع روستاییان بسبب بیگاریهایی که مالک از آنها می گرفت، بدتر می شد. شاردن (ج ۵، ص ۳۹۰) می گوید: مالک آنان را در ایجاد آثاری در ملک خود؛ نظیر ساختمان و باغ و چیزهای دیگر به کار می گمارد و یا اینکه مردم ده موظفند هر روز افرادی معین بعنوان بیگار در اختیار او بگذارند. از وجود رعایا برایگان برای حمل و نقل استفاده می کند. در مدت اقامت در ده خرج خوراک او به عهده رعایاست، و بعضی مواقع آن را نقداً دریافت می دارد. تحصیلداران یا مباشرینی که به ملک می فرستد نیز مشمول شق اخیر می گردند و در ضمن، مالک عوارض مشابه دیگری نیز بر دوش رعایا تحمیل می کند. چنین معلوم است (چنانکه در همان جلد، ص ۳۸۷ مسطور است) که اینگونه مزاحمتها در املاک شاه یا مقامات ذینفوذ و عالیقدر کشور، بیش از املاک مردم عادی فراهم می شده است (توضیح آنکه به گفته «کارملیت» مخارج بهمانان شاه چهار برابر به روستاییان تحمیل

www.bakhtiaris.com

می‌گشت. ضمناً تیولداران خود حق قضاوت در مورد رعایای خود را داشتند).

معهداً شاردن (در همان جلد، ص ۳۸۷ تا ۳۹۰) تحت تأثیر چارم کریها و حیلی که کشاورزان برای تقلیل و تخفیف مقدار مالیات خود به بهانه بدی حاصل می‌اندیشیدند، واقع شده بود. به گفته وی، گاهی روستاییان به درخواست ارزیابی مجدد، که برای مأمورین مالی سود بیشتری داشت تا وصول مالیات مقرر، تشویق و ترغیب می‌شدند. نتیجتاً روابط ارباب و رعیت «سر چشمه لایزال حقه‌بازی و اختلاف و ستم بود و هرگز عدالت در آن راه نداشت.» شاردن با نتیجه غیر منتظره‌ای به بحث مزبور خاتمه می‌دهد؛ آنگونه که خود نیز از آن شگفتی دارد:

«همیشه (کذافی‌الاصل) نتیجه ناسطوب عاید ارباب می‌شود و جانب او را فرو می‌گذارند.»

به همین شیوه، تصویر ذیل را از زندگی روستاییان ایرانی به دست می‌دهد (همان جلد، ص ۳۹۱): «آنان نسبتاً در رفاه هستند چنانکه به جرأت می‌توانم بگویم در سرزمینهای حاصلخیز اروپا رعایایی وجود دارند که وضعیتشان بمراتب بدتر از آنان است. همه جا زنان روستایی دیدم که سینه‌بندهای نقره و حلقه‌های درشت سیمین در دست دارند و با (دستاورنجن و خلخال) و زنجیرهایی که از گردن آویخته‌اند که تا ناف می‌رسید خود را می‌آرایند و بر آن انواع اشیاء سیمین و گاهی زرین آویخته‌اند. شخص کودکانی را می‌بیند که به همین شیوه آراسته شده‌اند با گردن‌بند مرجان، لباس و کفش سردان و زنان خوب است، واثاب و اوانی بسیار دارند. اما به ازای این برخورداریه در معرض گزند و آزارند. گاه به دست مأمورین شاه یا وزرا چوب می‌خورند، و البته این در صورتی است که مطلوب آنان را بهنگام، برنیاورند. این سیاستها فقط خاص سردان است، زیرا در سراسر مشرق زمین، رعایت زنان و دختران می‌شود و هرگز کسی متعرض آنان نمی‌گردد.»

از این قضاوت و اظهار نظر ناموزون و شگفت آور شاردن، هر صاحب‌نظر می‌تواند زندگی ایران زمان صفویه را با فرانسه قبل از انقلاب؛ یعنی زمانی که در فرانسه وضع روستاییان تحمل ناپذیر بود، بسنجد.^۱

تنها کشاورزان مسلمان مورد تعدی و تجاوز روستاییان قرار نمی‌گرفتند بلکه کشاورزان مسیحی نیز مورد تعدی ارباب قدرت واقع می‌شدند. بطوری که از نامه مورخه ربیع الاول سنه ۱۰۶۰ شاه عباس ثانی بر می‌آید، از طرف عده‌ای از مردم تراکمه، به زمین مسیحیان تجاوزاتی شده بود و شاه عباس به کیخسروخان بیگلربیگی «چونخور» دستور می‌دهد: «در حضور متصدی شرعیات به حقیقت رسیده آنچه موافق شرع و معمول مردم و استمرار سنوات بوده باشد، به عمل آورده نگذارد که به هیچ وجه من‌الوجه از احدی، سیمیا (یعنی مخصوصاً) از مردم تراکمه، تعدی و بیحسابی به صاحبان عریضه واقع شود.

در این باب قدغن دانند - تحریراً فی شهر ربیع الاول ۱۰۶۰^۱

اینک عرض حال مسیحیان را نقل می‌کنیم:

«عرضه داشته بنده کمترین، تومان و کیل خلیفه اوج کلیسیا و غیره: رعایا به ذروه عرض می‌رساند که این فقیر در قریه اوج کلیسیا زراعت می‌نماید، و جمعی از تراکمت آن ولایت، به خلاف حساب، در کنار زراعت این فقیر نزول نموده انواع نقصان و خسران به زراعت و آب و علف این فقیر می‌رسانند. و قریه بیطرنج که از قدیم الایام جا و مقام جماعت مسیحی بوده و در آنجا کلیسیا دارند و در زمان «تورخانکار» نابکار متفرق شده بودند، جمعی آمده در آنجا نشسته جماعت مسیحی را دخل نمی‌دهند که در جا و مقام خود نشسته از عمل مالوجهات و جزیه دادن خود بیرون آیند. استدعا آنکه به صدقه فرق مبارک اشرف، که حکم حسابی به عهده بیگلربیگی «چو خورسعد» شفقت فرمایند که به حقیقت رسیده، دست خلاف حساب جماعت مذکور را از سر این فقیر و آن جماعت مسیحی رفع نمایند، تا فارغ بال به دعاگویی دوام دولت روز-افزون قاهره اشتغال نمایند؛ که عنده الله ضایع نخواهد شد. هو. حکم حسابی به قیود لازمه به عهده و کلاه بیگلربیگی چو خورسعد قلمی نمایند.»^۲

ظاهراً تفاوت بین زمینهای دولتی، و خاصه در اواخر دوره صفویه،
زمینهای خاصه
قدری مبهم بوده است.

مراجع اروپایی‌گاه تمام ایالاتی را که تحت اختیار دیوان عالی بوده است خاصه می‌دانند. شاردن بین اراضی دولتی و خاصه تمایز دقیق قائل است، و این تمایز در تمام آثار درجه اول منعکس است. اما هنگامی که وی درباره امور نظامی بحث می‌کند ما مطلع می‌شویم که «تورچیان و چریکهای منظم، سزد خود را از اراضی خاصه بصورت حواله دریافت می‌کنند.» چند صفحه قبل از آن، چنین می‌خوانیم که «چریک منظم، قوایی هستند که حکام ایالات مخارج آنها را باید تأمین کنند و در عمل هم چنین می‌کنند.» در این موضع او همچنین می‌گوید که این کار به چه ترتیب صورت گرفته است. «اراضی دولتی، که قسمت اعظم کشور را تشکیل می‌دهد، در تصرف حکام است و آنها قسمتی از این اراضی را نگاه می‌دارند تا از آن در آمدی به دست آورند. بقیه را برای دادن مزد افسران و کارنندان و سپاهیان تخصیص می‌دهند.»

«دومن»، که بطور کلی اطلاعاتش با شاردن موافق است، نیز هنگامی که می‌گوید «اغلب اراضی سلک شاهی، یعنی خاصه است؛ و اندکی از آن اربابی، یعنی سلک شخصی» تفاوت بین ایالات دولتی و املاک خاصه را نادیده گرفته است. اما «سانسون» در این بین، مطلب را به وضوح ادا می‌کند: «می‌توان گفت که سراسر ایران در شمار املاک خاصه شاه است، زیرا هرگاه بزرگان املاکی داشته باشند فقط آن را در اثر گشاد دستی شاه دارا شده‌اند، و شاه هرگاه آنان را مورد

بیمهری قرار دهد باز املاک آنان را ضمیمه املاک خود می‌کند.»

پس از ذکر محاسبه دقیق و جزء به جزء تعداد سپاهیان هر یک از مناطق مرزی، که بر طبق خبر راوی ما جمعاً با درباریان به ۱۰ هزار تن بالغ می‌شد، چنین آمده است مخارج اینها همه از املاک مصادره شده، که از طرف شاه ضمیمه املاک خاصه شده است تأمین می‌گردد.^۱

سلاطین صفویه و خاندان آنها (خواهران و زنان شاه) گاه املاکی را که از طریق مصادره یا از راههای دیگر در اختیار داشتند وقف «چهارده معصوم» می‌کردند، و سمت متولی‌گری این املاک را به «پادشاه وقت» واگذار می‌نمودند.

خاصه و خالصه: رهبرورن می‌نویسد:

به نظر می‌آید که اداره امور املاک و مناطق، خاصه در طول دوره سلطنت صفویه، دستخوش بعضی تحولات شده باشد. در قرن شانزدهم میلادی (قرن دهم هجری)، از لفظ خاصه یا خالصه، بعضی از نواحی مشمول مالیات مراد بود که به تیول داده نشده بود، بلکه عواید آنها هر لحظه در اختیار دیوان اعلا قرار داشت. ظاهراً خالصه به املاک سلطنتی کوچکتری در داخل حکومتی که به تیول داده شده بود اطلاق می‌شد؛ و بر عکس، خاصه به نواحی بزرگ و حکومتهایی که کلاً جزو املاک سلطنتی قرار داشته می‌گفته‌اند.^۲

رفتار شاه عباس کشاورزان

پیترو دولواله در سفرنامه خود می‌نویسد: «بطور کلی، شاه عباس برای ملتش نه تنها یک پادشاه خوب بلکه در عین حال پدر و سرپرست دلسوز و مهربان است. وی نه تنها به رعایای خود زمین و حشم می‌بخشد، بلکه به هر کس که نیازمند باشد، پول کافی می‌دهد تا احتیاجات خود را بر طرف سازد. به کسانی که استطاعت داشته باشند قرض می‌دهد، و به آنان که مستمند هستند، بی‌عوض می‌بخشد. بعلاوه، برای اتباع خود، بخصوص آنها که صمیمانه خدمت می‌کنند، همسر پیدا می‌کند، و وسایل لازم را برای تهیه مصنوعات در اختیارشان می‌گذارد، و آنان را به آموختن هنری که به کارشان آید تشویق می‌کند. و در حقیقت، هیچ پدری نسبت به افراد خانواده خود، که تعداد آنها از چهارالی شش نفر متجاوز نیست، مثل این پادشاه نسبت به اتباع خود، که هزاران هزار بلکه میلیونها نفر هستند، چنین با مهربانی رفتار نمی‌کند...»^۳

شاه عباس در دوران زمامداری، به نفع کشاورزان قدمهایی برداشت؛ بدعتها و مالیاتهای نارواری از بین برد، و بر خلاف سلطان محمد خدابنده و دیگر سلاطین صفوی، دست محصلان و مأسوران بیرحم را از سرکشاورزان کوتاه کرد. به قول نویسنده عالم‌آرای عباسی، تا قبل از شاه عباس، محصلان و ارباب حوالات هر روز به عنوانی سزاحم رعایا می‌شدند و «رعایای بیچاره به دست محصلان شدید گرفتار بودند، و چون پریشانی نبود، به دست هر کس براتی می‌افتاد به المعضاف از رعیت زر می‌گرفت.»^۴ با این حال مدارک تاریخی نشان می‌دهد که رفتار شاه با کشاورزان همیشه مقرون به عدل و انصاف نبود.

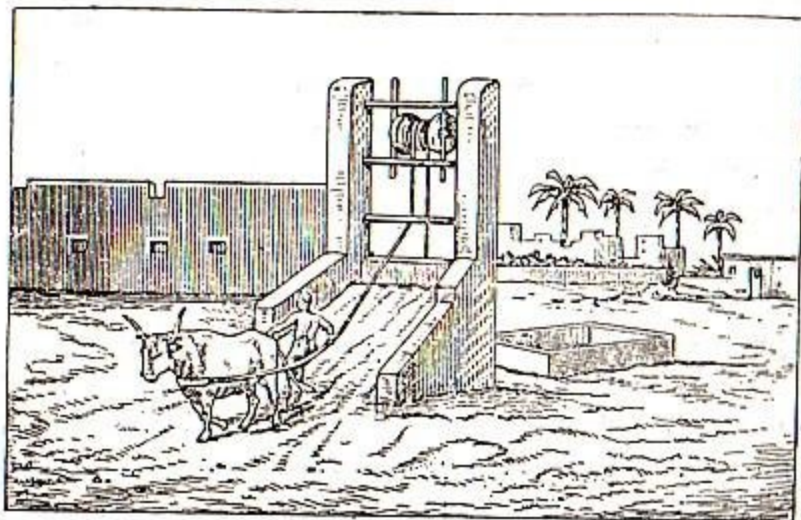
۱. رهبرورن، نظام ایالات در دوره صفویه، ترجمه کیکاووس جهاناداری، ص ۷۱-۱۷۰.

۲. همان، ص ۱۹۵. ۳. ترجمه شجاع‌الدین شفا، ص ۱۷۱ به بعد. ۴. ص ۲۶۱.

تقسیم آب زاینده رود ابتدا در زمان شاه طهماسب صورت گرفت و «ظاهراً در زمان شاه عباس، براساس نظریات شیخ بهایی تکمیل گردید (هرچند باید گفت که این تقسیمها مبنای بسیار قدیمتر دارد) و این عمل زیر نظر «ریش-سفیدان و کدخدایان و میراب و مباحثین و مادی سالاران و عمله رودخانه مبارکه» صورت می-گرفت... مطابق طوماری، که در دست است، آب رودخانه به ۳۳ سهم تقسیم می-شد؛ بدین شرح: اوشیان ۴ سهم، النجان ۴ سهم، جی و یز رود ۶ سهم، رود دشت ۶ سهم، کرکن ۲ سهم، ساربین ۴ سهم، کراج ۳ سهم، برلان ۴ سهم... در طول ۸۵ فرسنگ، شعبات رودخانه ۱۰۰ مادی از دو جانب رودخانه است، و شعبات مادی را، که جوی و نهری کوچک باشد، «لت» می-گویند.

تقسیم بندی زاینده رود از قدیم زمان شروع می-شود، و مطمئناً مربوط است به پیش از اسلام، و شاید از صدر تاریخ همچنان ادامه داشته تا در دوره شاه طهماسب صفوی، ثبت آن در دفتر آمد و به شاه سمرقند و بعداً با بصیرت شیخ بهایی، تکمیل یافته و سالها برطبق دستورالعمل موجود عمل می-شده، اما بعد از صفویه، کم کم تغییراتی یافته است... شاه عباس دوم در ۱۰۶۵ (۱۶۵۴ م.) سدی بر زاینده رود بست؛ چنانکه «بیننده را گمان شدی که زنده رود دریا در بغل داشت.»^۱

همین شاه عباس دوم، در تعقیب طرح حفر تونل کوه رنگ، بر اثر وعده‌های یک مهندس فرانسوی، به نام دوشنه^۲ می-خواست با حفر سوراخهایی بوسیله باروت، کوه بین دورود



چرخ چاه در فارس که با نیروی حیوانی می-گردد (از آلبوم سفر شاردن)

را منفجر سازد که البته موفق نشد. «هر ایالت میراب مخصوصی داشت که آب رودخانه‌ها را تقسیم می-کرد و از بابت آن، حقوقی دریافت می-داشت.»^۳ بهره مالک و کشاورز بر حسب

۱. عباسنامه، ص ۱۹۳ (به نقل از: باستانی پاریزی، سیاست و اقتصاد عصر صفوی، ص ۶۶).

2. Du Chenai

۳. سیاحتنامه شاردن، ج ۱۸، ص ۲۴۰ (به نقل از: سیاست و اقتصاد عصر صفوی، ص ۶۷).

زمین، آب، شخم، گاو و کار معین می‌شد؛ بطوری که شاردن می‌گوید: ارباب، زمین می‌دهد و کود و آب فراهم می‌کند، زارع شخم می‌زند و بذر می‌پاشد و درو می‌کند. محصول را گاهی نصف‌نصف و گاهی با توافق قبلی برداشت می‌کنند، و بعضی جاها هست که بیش از ربع درآمد بعد از وضع تخم‌کار سال بعد - نصیب ارباب نیست، و بعضی جاها ثلث آن را ارباب می‌برد. محصول میوه به تراضی تقسیم می‌شود، یا سهم ارباب به اجاره دهقان داده می‌شود. اما به هر حال، شاردن نتوانسته است از بیان حسن روابط مالک و زارع خودداری کند. او گوید همه جا زنان روستایی را دیدم که سینه‌بندهای نقره و حلقه‌های درشت سیمین در دست و پا، و زنجیرهایی به گردن آویخته دارند. کودکان نیز به همین ترتیب، آراسته‌اند. لباس و کفش مردان و زنان خوب است، اثاث و دارایی بسیار دارند. بعد از شاه‌عباس اول، ساروتقی (تقی سرخ مو)، صدراعظم شاه‌صفی، به‌عنوان اینکه دیگر جنگ در میان نیست و ولایات احتیاج به سپاهی ندارد، دستور داد این اسلک را از ولات گرفتند و تحویل ناظرها دادند. این کار البته یکباره ۸ میلیون «لیور» (تقریباً ۱۰۵ هزار تومان) عایدات شاه را افزایش داد. اما باید گفته شود که از نظر سوق‌الجیشی و از طرفی آبادانی ولایات و تقویت بنیه اقتصادی به‌ضرر مملکت بوده است؛ زیرا مردم به‌ناظران سلطنتی بدبین بودند. به‌قول شاردن: اینان هدفشان افزودن درآمد و گرد کردن پول برای شاه بود، و مردم می‌گفتند، این پیشکاران زالوهای سیری ناپذیرند و خون مملکت را می‌مکند تا خزانه سلطنتی را پر کنند، و برای اخذ این نتیجه، شکایات ملت را در مورد شکنجه‌هایی که به آنان وارد می‌شود، ناشنیده می‌گیرند، و حال آنکه حاکم در ایالت خود، احساس مسئولیت می‌کند و آن ناحیه را از خود می‌داند. به‌سه دلیل، عدم تغییر اراضی مالک به اراضی خاصه برتری و مزیت داشت:

۱. آنکه حاکم صلاحش در آن بود که ولایتش آباد باشد؛
۲. حکام تعهدی نداشتند که هدیه زیاد، مثل ناظر، به‌دربار بفرستند یا سال به‌سال، ولو بدون دلیل، درآمد مالیات را افزایش دهند.

۳. «شاه نسبت به حکام کمتر فشار و آزار روا می‌داشت تا ناظران، و بالنتیجه صدمه آن کمتر به مردم وارد می‌شد.»^۱ و^۲
در دوره صفویه با وجود مرکزیت ظاهری، آثار فئودالیسم در ناصیه کشور هویدا بود... بنا به قول الساندری:

بجز ناحیه‌ای که شاه‌طهماسب و فرزندانش برای خود باقی گذاشته بودند، کشور به پنجاه قسمت تقسیم می‌شد. حکام این پنجاه ناحیه سرپرستی پانصد تا سه هزار سوار را برعهده داشتند، و می‌بایست آنان را نگهداری کنند و به‌هنگام ضرورت، فرا خوانند. بر روی هم، عده آنان به نظر الساندری بیش از ۶۰ هزار سوار نبود؛ گرچه عده سوارانی که می‌بایست فراخوانده شوند در روی کاغذ بیش از این عده بود.^۳

۱. سیاحتنامه شاردن، ج ۸، ص ۱۷۲ و ۱۸۸ (به نقل از همان مأخذ، ص ۶۹).

۲. سیاست و اقتصاد عصر صفوی، ص ۶۹-۶۳ (به اختصار).

۳. مالک و زارع در ایران، پیشین، ص ۲۱۵.

در زمان شاه عباس ۱۰۳۸-۹۹۶ در مبانی قدرت صفویه تغییراتی پدید آمده بود، و او دیگر مانند شاهان پیشین، بر قوای عشیرتی و ایلی اتکا نمی کرد بلکه قوای جدیدی را، که از عناصر غیر ایلی فراهم کرده بود، پشتیبان خود ساخته بود، و آنان عبارت بودند از: گرچیان و ارمنیهایی که اسلام آورده بودند. ایجاد این قوای جدید، که مستقیماً به شاه اتکا داشتند، این مسأله را به وجود آورد که چگونه باید مزد آنان پرداخته شود. راهحلی که یافتند همان بود که سلاطین سلف از آن پیروی کرده بودند؛ بدین ترتیب که قرار شد قشون از سپاهیان منظمی تشکیل شود، و شاه از آنان نگهداری کند، و در ولایات نیز قوای چریک به وجود آید و برای پرداخت مزد همه سپاهیان، اسلک خاصه (خالصه) را به تیول دهند... و اصل وراثت را به رسمیت بشناسند.

گاه تیول بجای حقوق به اشخاص واگذار می شد. چنانچه محصول تیولی که بجای حقوق و مواجب به یکی از مقامات داده بودند از مبلغ منظور کمتر بود، مباشر ولایت کسر مبلغ را جبران می کرد. در تیولهای سوروئی، حقوق مردم بیشتر رعایت می شد و تیولدار، برای اینکه در سراسر عمر خود فرزندان او از این زمین بهره برداری کنند، کمتر به رعایا ظلم و ستم روا می داشت.^۱ اداره زمینهای خالصه ای که مستقیماً اداره می شد به عهده وزیر پایتخت و به اصطلاح وزیر اصفهان بود. وظیفه او این بود که محال خاصه را چنان اداره نماید که هیچ جا بدون گاوهای کاری (بی نسق) و نا مزروع نماند، و هنگام برداشت محصول پس بگیرد، و برای مستغلات اسلک خالصه که رعیت نداشت، رعیت بیابد، و زراعت آنجا را توسعه دهد.

اگر نقصانی در محصول اسلک خالصه روی دهد، عمال دیوان باید به اتفاق برآورده کننده محصول (ریاع) و «ساح» به محال مربوط بروند و پس از بر آورد محصول، و بعد از وضع سهم معمولی رعایا، تتمه را بجهت «دیوان» ضبط کنند و به پرداخت حوالات دیوان اختصاص دهند. از جمله وظایف «وزیر اصفهان» جمع کردن رعایا و تکثیر زراعت و تعمیر ابنیه و قنوات و محافظت رعایاست. تا از احدی بر ایشان جور و تعدی نرود.^۲ اگر محصول بعضی از زمینها دچار آفات سماوی می شد، در آن صورت، ریاع با ساح مجبور بود موضوع را رسیدگی کند و از میزان مالیات و توقعات دیوانی بکاهد. با اینکه در سراسر کشور اصول و قواعد ثابتی حکومت نمی کرد، گاه گاه مردم را بعلت قهر ناشی از بلاهای آسمانی، یا علل دیگر، از مالیات معاف می کردند.

در اصفهان مالیات آب نیز می گرفتند. به گفته شاردن زمینها و باغهای اصفهان و حومه آن، سالانه در هر جریب ۲ «سل»^۳ بابت آب رودخانه به شاه می دادند، و نرخ مالیاتی آب چشمه کمتر بود. «سیراب» یکی از مأمورین سهم به شمار می رفت. به گفته شاردن، غیر از وجوهی که زیردستان برای سیراب وصول می کردند، چهار

www.bakhtiaries.com

هزار تومان درآمد شغل او بود. وظیفه او تعیین سرپرست نهرها، (مادی سالار) و تنقیه «انهار و جداول» و «رساندن آب زاینده رود به تمامی محال اصفهان» بود، که از آن مشروب می‌شد. دیگر از وظایف او آن بود که نگذارد «رعایای هر محل در باب حقاچه بر دیگری تجاوز کنند.» و نگذارد که از طرف «اقویا بر ضعیفا در باب حقاچه زیادتى شود.» وی باید به دعوی ارباب و رعایای هر محل درباره حقاچه رسیدگی و تصمیم خود را با تصویب «وزیر و کلانتر و مستوفی» اجرا کند.^۱



۱- داس ۲- بیلچه علف‌کن ۳- داس‌گاله برای تراش ۴ و ۵- کارد تراش

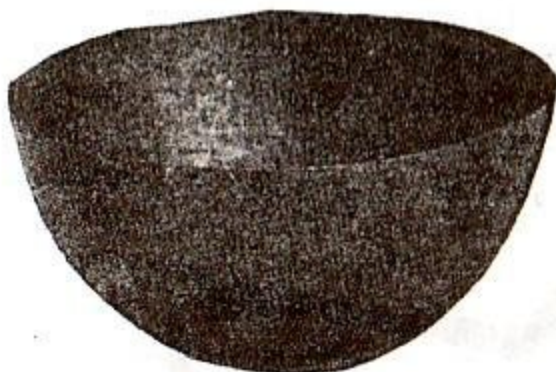
«در دوره صفویه، مهم‌ترین تغییری که در ترکیب طبقه زمیندار پدید آمد عبارت بود از اینکه بر عده زمینهای متعلق به طبقات روحانی بمراتب افزوده شد. شاید آنان در ابتدا این زمینها را بعنوان «متولیان اوقاف» یا از طریق تیولهای موروثی یا سیورغالها در اختیار خود



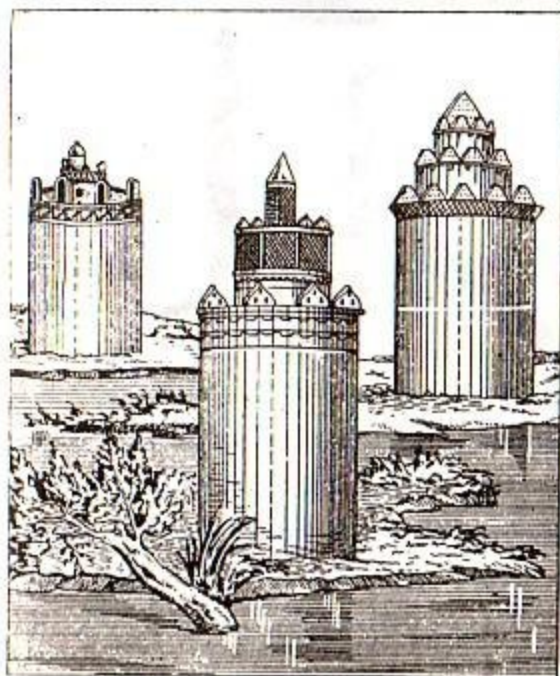
خیش سبک با تیغه آهنی (اصفهان) از موزه مردم‌شناسی شوروی

به نقل از کتاب کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران ترجمه کریم کشاورز ص ۲۵۶ به بند.

داشتند، اما به سرور دهور، بسیاری از این زمینها تبدیل به اسلاک شخصی شد. در بعضی نواحی کشور، خاصه آذربایجان و اصفهان، طبقات روحانی کماکان یکی از عوامل طبقه زمیندار را تشکیل می دادند.



تنگ که برای اندازه گیری زمان آبیاری زمین بکار میرود (ساعت آبی) از موزه مردم شناسی شوروی، شماره ۹.



برجهای کبوتران (اصفهان) (آلبوم شاردن)

از خصوصیات زندگی اقتصادی و اوضاع و احوال دهقانان اطلاعات مختصری در دست داریم. بنا به قول شاردن، از زمینهای پیرامون اصفهان بابت هر جریب ۳ اکو (۶۶٪ تومان) وصول می شد، به عبارت دیگر، بجای روش مزارعه، که به قول شاردن، در سایر جاها معمول بود، زارعان بهره مالکانه را به نقد می دادند. این اختلاف پیشک بسبب آن بود که زمینهای پیرامون اصفهان بیشتر به کشت تره بار اختصاص داشت؛ یعنی محصولی که فوراً در بازار شهر بفروش می رسید. به گفته شاردن، در هر جا که روش مزارعه متداول بود، مالک عمه یا نیمی از کود و آب را، بر حسب قرار داد، فراهم می کرد. عمه مخارج کشت و زرع با زارع بود. طرفین حاصل را قسمت می کردند و مالک، بسته به وضع زمین، از یک چهارم تا نصف آن را برمی داشت. بطور کلی پس از وضع مقدار بذر، یک سوم محصول به مالک می رسید؛ و این تریب هم در اسلاک شخصی معمول بود و هم در اسلاک خالصه. سهم مالک از درختان سیوه دار از نصف تا دو ثلث و از درختان عادی دو ثلث

بود. کمپفر بتفصیل بیشتری در این باب سخن می گوید و می نویسد که اگر در محال اصفهان شاه بذرو آب را فراهم کند و زارع تهیه گاو و کود و انجام دادن کارهای عادی و بیگاری را به گردن بگیرد، یک سوم حاصل به زارع می رسد؛ اگر شاه، گاو و وسایل کشت، و زرع را فراهم کند و از بیگاری چشم پیوشد، سهم زارع تا یک چهارم تنزل می یابد؛ و اگر عامل کار راهم شاه به عهده بگیرد، در این صورت سهم زارع از یک هشتم تجاوز نمی کند... در واقع، مزد یک هشتم، مزارعه نیست

بلکه مزدی است که در قبال کار به زارع داده می‌شود. در مورد یرنج و ارزن و پنبه و لوبیا و شنبلیله و خربوزه و کدو، سهم زارع حتی اگر همه مخارج کشت و زرع را تحمل می‌کرد، دو پنجم بود. از تریاک یازده بیست‌وهشتم سهم می‌برد. بابت محصولات صیفی، زارع سهم مالک را به پول نقد و به‌بهای روز می‌پرداخت و ۱۵٪ بر آن می‌افزود؛ و بابت محصولات شتوی، زارع سهم مالک را به‌جنس می‌داد... به‌عقیده شاردن، در مورد روش مزارعه، مالک به‌بسته و به‌بدترین وجهی، با زارع معامله می‌کرد. شاردن به‌شرح نیرنگهای فراوانی می‌پردازد که به‌قول وی، مالکان برای گرفتن بهره مالکانه بیشتر، از زارعان به‌کار می‌بستند. با این حال، می‌نویسد که دهقانان نسبتاً در رفاه به‌سر می‌برند. او پس از مقایسه اوضاع واحوال دهقانان ایران با اوضاع واحوال دهقانان حاصلخیزترین نواحی اروپا، به‌این نتیجه می‌رسد که دسته اول روزگار خوشتری دارند.»^۱

در دوره صفویه وضع اقتصادی چادر نشینان بر مراتب از وضع کشاورزان بهتر بود؛ زیرا کشاورزان شدیداً استثمار می‌شدند، به‌صاحبان زمین مال‌الاجاره با بهره مالکانه می‌دادند. در دوره شاه اسماعیل اول، که می‌خواست روستاییان را به‌سوی خود جلب کند، خراج تا یک ششم تقلیل یافت، ولی گذشته از خراج، عوارض دیگر، نظیر بیغار و سخره (کار در احداث قلاع و جاده‌ها و سجاری آب و غیره) به کشاورزان تحمیل می‌شد، و آنان ناچار بودند علاوه بر علفه؛ یعنی آذوقه و عایق لشکریان را تأمین کنند، عوارضی به‌نام عوارض نزول و اقامت بپردازند، و هنگام شکار شاه، در راندن نخجیر شرکت کنند. شاه‌عباس اول، هنگام شکار بزرگ گرگان، نه‌هزار نفر روستایی را از منزل و مکان خود آواره کرد، و جمعی از آنان را برای این کار بیهوده به‌کشتن داد. پس از شاه اسمعیل، شاه‌طهماسب اول تنها در فکر زراندوزی بود و با تحمیل خراجهای گوناگون، کشاورزی را به‌مرحله سقوط نزدیک کرد، و از درآمد عمومی دولت، مقدار زیادی کاسته شد. چون مطلقاً از کاخ خود بیرون نمی‌آمد و با سردم ارتباطی نداشت، خود آنها هر چه می‌خواستند می‌کردند. پس از روی کار آمدن شاه‌عباس، بار دیگر در وضع اقتصادی و کشاورزی ایران بهبود بیشتری حاصل شد. در قرن یازدهم هجری، در حدود ۳۰ قسم عوارض بر رعایا تحمیل می‌کردند. در عهد شاه عباس اول، از میزان بسیاری از مالیاتها کاسته شد، ولی در دوره جانشینان او بار دیگر تحمیلات و اخذ عوارض از روستاییان آغاز شد. غیر از عوارضی که قبلاً یاد کردیم کشاورزان ناچار بودند، سالیانه بمقدار ثابت و معینی پیشکشی و سلامانه و عیدی به‌جنس و یا نقداً به‌سامورین دولتی و مالک ملک تقدیم کنند.

اگر از طرف دولت، به‌مالک زمین معافیت مالیاتی اعطا می‌شد، تمام مالیاتها را کشاورزان به‌مالک زمین می‌دادند. اگر روستایی از مالک غیر از زمین و آب، دام و پذیر می‌گرفت، سهم مالک بیشتر می‌شد و گاه تا ۸۰ و ۹۰ درصد میزان محصول می‌رسید.

رافائل دومان می‌گوید: «ایرانیان هنگامی که از بیگلر بیگان و حکام سخن می‌گفتند نمی‌پرسیدند چه کسی فلان ایالت را اداره می‌کند بلکه سؤال می‌کردند چه کسی فلان ایالت

همین روش جابرانۀ زمامداران به انحطاط و سقوط اقتصادی ایران منتهی گردید و در نتیجه درآمد دولت بطور محسوسی نقصان یافت؛ در حالی که مخارج دولت و مصارف دستگاه اداری و دربار نه تنها تقلیل نیافت بلکه افزوده می‌شد. دولت برای رفع حوائج پولی خود، فقط به میزان مالیاتها اضافه می‌کرد و می‌کوشید از روستاییان و شهرنشینان پول بیشتری دریافت کند. سیاست مالی شاه سلطان حسین برای مردم غیر قابل تحمل بود.

مالیات روستاییان و شهریان و پیشه‌وران و تجار، که در طی قرن یازدهم هجری بکندی افزایش یافته بود، در فاصله سه سال دوسه برابر شد. مأمورین وصول به دهات می‌رفتند و پس از کشف اطلاعات لازم، مأموران مالیاتی را با چوب و شلاق و ادا را به پرداخت مالیاتهای تحمیلی می‌کردند.

اتخاذ این سیاست، چنانکه انتظار می‌رفت، موجب مهاجرت روستاییان فقیر گشت که از دست مأمورین وصول مالیات فرار می‌کردند. کمبود بازان کارگری و تقلیل عدۀ مالیات‌دهندگان، اندک اندک، محسوس شد. موضوع وابستگی و تقید روستاییان به زمین، که از اعتبار افتاده بود، در عهد شاه سلطان حسین بار دیگر احیاء شد و کشاورزانی که خودسرانه مهاجرت می‌کردند بار دیگر به محل اول بازگردانیده می‌شدند.

انحطاط عمومی اقتصاد ایران از آغاز قرن دوازدهم، انحطاط سیاسی را به دنبال داشت، و روش ابلهانه اقتصادی و سیاسی شاه سلطان حسین و اعتمادالدوله او سبب حمله افغانه به ایران گردید.

در حمله افغانه به ایران، نه تنها بسیاری از سدها و بندها و کاریزها و مؤسسات آبیاری خراب شد و از حیز انتفاع افتاد بلکه اساس کشاورزی دچار اختلال گردید. بسیاری از روستاییان از گرسنگی و بیماری جان سپردند. بدتر از همه این بود که علی‌رغم ویرانی و انحطاط و حشتناک، نه متجاوزین ترك و افغان و نه امیران محلی، و بعد از آنان «نادر» هیچکدام به فکر تقلیل بار سنگین مالیات نیفتادند، بلکه می‌کوشیدند مالیات و عوارض و بهره فئودالی و غیره را به همان میزان سابق از طبقات زحمتکش وصول کنند.

قیامهای مکرر کشاورزان

وضع دلخراش طبقۀ عظیم کشاورزان و مظلوم ناسعدودی که مأمورین دیوانی و فئودالها در حق آنان روا می‌داشتند غالباً منتهی به شورش و قیام آنها می‌گردید، ولی در منابع تاریخی یا از این شورشها سخنی به میان نیامده و یا از قیام حق طلبانۀ مردم بعنوان بلوای «اجاسر و اوپاش» یاد شده است. پس از حمله مغول و ترکتازی تیمور در نتیجه فقر و استیصال کشاورزان، جنبشهای عمومی بیشتر به وقوع پیوسته است. در جنبشهای سربداران در قرن هشتم و آغاز

۱. تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم، پیشین، ص ۵۰۹.